

به سگت برد آن کفاشتمند و جوانی هزار نفر پس آن بد نهاد عسکری سعد بن سعد دعوت طلبید و گفت که ای عسکر سحر خوارم که تو بخت
 خود ستولی جنگ حسین شوی پس عسکری سعد دعوت بکشید از این زیاد بد نهاد خواست و این زیاد را به دعوت بخت بر
 مشوره و مسلت داد و چون عسکری سعد دعوت یافت بمنزل خود مراجعت نمود و از قوم و قبیله و برادر اصحاب معتز و موثق
 و درین باب مشوره نمود اما هیچ یک ازینها در مشوره اجتناب این امر ندانند و کان **عبدال عمر بن سعد** رجل من اهل
 الخزرج قال له کامل وکان صدیقاً لابیہ من قبله وکان کاسمه ذرای و عقل و دین کامل
 فقال له یا عمر مالی اراک بهتة و حرلة فما الذی اختاراه فقال له ابرجد الی قد ولت امر
 هذا الجيش فی حرب الحسين علیه السلام و انما قتله عندی و اهل بیته کما جئت اکل و کثرة
 ماء و اذا قتلته خرجت الی ملک الرمی نزد عسکری سعد مردی باصلاح و سهاد که او را کامل میگویند بوده
 و او پیش از تولد عسکر از دوستان پدر آن بد کوسر بوده و آن بزرگ منسل نام خود صاحب ای عقل و دین کامل بوده پس
 عسکری سعد پرسید که ای پسر چهست بلکه ترا بهیوت و منظره بی منم پس کدام چیز است که تو فقه اندازی پس پسر
 سعد گفت که من حاکم این فوج کرده شدم از برای جنگ حسین و دینت نقل او و رقیقان و اقبان و نزد من مکر مثل
 خورد لقمه یا مثل نوشیدن برده و چون او را بچشم دای و حاکم ملک ری بشوم فقال کامل الی لک یا عمر بن
 سعد توید **القتل الحسین** ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ان لک و له ینک یا عمر بهت
 الحق و ضللت الهدی اما لعلم الی من تخرج و لعت تقا تل ان الله و انا الیه راجعون و الله
 نوا عظیم الیه نیا و ما یبها علی قتل رجل واحد من امة محمد صلی الله علیه و آله لما فعلت پس
 کامل لغت کجا خیال ست ای عسکری سعد سحر خوارم که قتل حسین عم فرزند دختر سغریه انبای و ای بر تو و بر دین تو
 ای عسکر خنی را محو میکنی و آثار بدامت و استغوثه مینمائی ایانسی ای که یکنک که ام کسی میدوی و از که جنگ خوارم کرد
 اما الله و انا لله راجعون کما سؤفته کرده شوم و نیا دای که درین دنیا ست برای کشتن یک کس از است محمد صلی الله
 علیه و آله هر که قتل کند **کیف تریل قتل الحسین** بنسبت رسول الله و ما الذی تقول غل الرسول الله

اذا دخلت عليه وقد قلت ولله وقرة عينه وثمرته فوادى والسبيد نسائه العالمين وابن
 سيد الوصيين وهو سيد شباب اهل الجنة من الخلق اجمعين وابنه في زماننا بمنزلة الجنة
 ونهاية وطاعته فرض علينا كطاعته وانه باب الجنة والثا فاختار لنفسك ما انت محتاج
 پس چگونه او را کشتن بین فرزند دختر سوختاداری و چه جواب خواهی داد سوختادار در روز قیامت هرگاه برود
 شوی و عاقبت کشتن کرده باشی فرزند او را در روشنی چشم او را و سیوه دل او را و فرزند سروار زمان عالم را و فرزند سردار
 او بسیار و حال آنکه از هم سردار جوانان اهل بهشت است در تمامی حقوق و بدستیکه او در زمان ما بجای می دهد و است در آن
 زمان اطاعت عزادریه او بر ما لازم است مثل اطاعت رسول خدا و بدستیکه او باب بهشت و در زنج است دوست او در بهشت
 می رود و شمش چشم فرستاده میشود پس اختیار کن از برای ذات خود چیزی را که تو اختیار کنسده وانی اشهد
 بالله ان رجا منه وقتلته او اعنت علیه او علی قتله لا قبلت فی الدنیا الا قتیلا فقال عمر بن
 سعد یا موت تخوفنی وانی اذا فرغت من قبله اکون امیرا علی سبعین الف فارس
 و التوی ملک التوی و بدستیکه من خبری هم بخدا سوگند که اگر با حسین جنگ کردی یا او را قتل نمودی یا اعانت
 بر قتل او کردی و دنیا بگفت خواهی نمود مگر زمانی قتیل پس عمر بن سعد گفت که آیا از مرگ مرا می ترسانی و حال آنکه چون من
 از قتل او فارغ شوم امیر بغداد و هزار سوار و حاکم ملک می باشم فقال کالی لی احدک بحديث صحیح اقولک
 نیه الفحاة ان وفقت لقبوله اعلم لی سافرت مع امیک سعد الی الشام فانقطعت لی
 مطیبتی عزادریه و نهت و عظمیشت فلاح لی دیو را راهب فصلت الیه و نزلت عن
 فرسی و قیت الی باب الدین لا شرب ماء انا شرف علی راهب من ذالک الیه یوقال
 ما ترید فقلت الی عطشان پس کال گفت که هر آنچه روایت میکنم ترا روایتی صحیح و امید دارم که باستماع
 آن ازین اراده فاسد که موجب عذاب دنیا و آخرت است نجات یابی اگر موافق لقبول آن شوی بد آنکه من همراه سعد
 بودم تو بطرف شام سفر کردم پس اسپ من مرا از قافله اصحاب من پس دشت و در آنجا جنگ بود که کرم کرده و جبران

و تشنه شدم پس دیر را پس مرا نمایان شد پس متوجه بظرف آن شدم در اسپ حوز فرود آمدم و بدر دانه دیر خود را بشام
 تاب بخورم پس بهت ازان دیر رسیده بودم بر من مطیع شد و پیر سبد که چه میخواست ای پس گفتم که هر آینه من تشنه ام فقال آ
 مرا بمقه هذا التي الذي يقبل بعضهم بعضا على حب الدنيا مكالية ويتناسون فيها على
 خطا مها نقلت لها من الامامة المرحومة امة محمد صلى الله عليه و الله فقال نكمر شامة قديرا
 لكم يوم القيامة وقد عد وشم الى عثراتكم وتسبون لسامه و تشهبون امواله فقلت له يا
 اهاب نحن نفضل ذلك قال نعم پس چه گفتم که تو از است این بی اخر الزمان هستی که خواهی گشت بعضی این است
 بعضی را بطبع و نیای و دین از راه جنگ و بدی کردن با اسم و خواستش در نیت میکنند درین دنیا بر مال این دنیا چیز آن پس رو
 گفتم که من از است مرحوم است محمد صلی الله علیه و اله هشتم پس او گفت که هر آینه شما بدترین استها هستید پس من
 و عساکر برای شماست و در وقت قیامت سر آینه صبح کردید شما بفرست اولاد بی خود و عریان و برهنه سر بکنید عورات او را و
 غارت میکنند مال و اسباب او پس از او گفتم که ای رهبر مایان خواهیم کرد این عمل را گفت اری و انکم اذا فعلتم ذلك
 عجت السموات و الارضون و الجبال و البحار و البراري و الفقار و الوحوش و الاطيار باللعنة على قاتله
 ثم لا يلبث قاتله في الدنيا الا قليلا ثم يظهره رجل يطلب بشارة فلا يدع احدك في دمه الا قتله
 و عجل الله بروحه الى النار و چون شما این عمل را بکنید و عتقات سوخته را با تشنه و شکم گرسنه بقتل آورید
 لعنت خواهد کرد آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و دشتها و زمینهای عالی و جا نوزان دشمنی و پیرندگان بر قاتل او بعد
 ازان توقف نخواهد کرد او در دنیا که ایامی قلیل بعد ازان ظاهر خواهد شد هر کجا که شما صحرانگردد عرض خون او خواهد طلبید
 پس نخواهد که پشت احدی را که شریک خون او شده باشد مگر او را خواهد کشت و برود و حسد او را جبار روح او را به ارباب خواهد کمر
 قال الواهب اني لا ارى لك قرابة من قبائل هذا الا بطيب و الله الى لو ادا كنت ايامه لو قيتته
 بنفسي من السبيون فقلت يا اهاب اني اعين نفسي ان اكون ممن يقتل ابرهنت رسول الله فقال
 ان لم تكن انت فاني قريب منك و انت قاتله عليه نصف عذاب اهل النار و ان عذاب اهل

فقال له ايتها نسله ما الذي جاء بك وما اذ اتيت وكان عروه ضمن كتب الى الحسين فاستخى
منه ان ياتيه فذض ذلك على الرسول وساء الذين كانوا به وكلهم ابي ذلك وكرهه شيخ نفيده
ارحمه وايرت کرده که چون جمع شد وانشاء روز سهواً روز سهواً آمدن آنحضرت علیه السلام وفتحت بکر بدیده عمر بن سعد
باه بودند انبی آن لعین نزار مشوره افتیار حربین داده و کامل که شل اسم خود در عقل و دین کامل بوده و عظمت
سوار موزده بکن آن بدکت ازنی بطرح این وی اختیار سکوت دایالت اشکر موزده مع جبار سوار بکر دار برای جنگ
فرزنی مختار بکر طاسید و برابر لشکر امام سبب به بنوی نه و آمدند و عروه بن امسی را طلبید و خواست که مرا سالت
بست غنمت بفرستند پیرسد که از برای چه آمدی در پنجمی مع دیون عروه از آن کسانی که ما بطلب حسین نوشند بود
ازین سبب ایچام سانس انکار موزده پس عمر بن سعد این را بر تنهای سلا کونذ گناها با آنحضرت نوشته بود عرض کرد و همه انکار
کردند و مکروه دانستند فقامر الیه کثیر بر عبد الله الشعی وکان قاضاً علیها یورد و جهه شعی
فقال له انا ذاهب الیه و الله لان شئک لا فکرت به فقال له عمر ما اریک انقلبک به و لکن
ایته نسله ما الذي جاء بك فاقبل کثیر الیه فلما رآه ابو تمامه الصیداوی قال للحسین
اصحک الله با ابا عبد الله قد جاءک من شر اهل الارض و اجرا هم علی دمر و انکم بس کثیر بن عبد
شعی که سوار بی بسیار دلیر بود و روی از چینی نیکو دانند نزد عمر بن سعد آمد و گفت که من بخدمت حسین علیه السلام آم
و کذا سوکنند بر آینه اگر جزای دمنش اورا بکشم پس عمر بن سعد از او گفت که من نیز آمم که تو اورا ناگاه کشتی کمر خرم
که نزد او برو و پیرس که برای چه در اینجا آمد پس کثیر بطرف آنحضرت روانه شد و چون اورا ابو تمامه صیداوی دید حسین
علیه السلام عرض کرد که خدا خرنده ای ابی عبد الله بر آینه می آید نزد تو بدترین خلاق و حینت ترین مردمان روی
زمین و بسیار دلیر و خونریز و ناسخ و جری و قامر الیه فقال له ضع سيفک قال لا ولا کرامه
ایضا ان رسول الله صبر منی ابکفتمه ما اسلت به الیکم وان ابستم الضرفت عنکم قال
فانی انذ بقابک سيفک ثم نکلهم قال لا والله لا انفسه فقال اجزای بما حبت به و ان

ابلغه عنك ولا ادعك قل فومنه فامك فاجر فاني والضرف لعل عمر بن سعد فاجزاه ورضد او آید
 وگفت که شنیدم خود را بگذارد گفت نه نیست بزرگی درین نیستم من که قصد کرده ام شنیدم از من بپرسم بشما بیخامی را که او
 و اگر انکار در دماغ شما باز میگردم ابو تمامه گفت که من قصد شنیدم ترا بکرم بعد از آن هر چه خواستم عرض کنی کنی گفت
 بگذاسونند دست بفض شنیدم من بخوابی آورد پس ابو تمامه گفت که از بیخامی را که آورده بگو و من در طرف تو بپرسم و تو
 نخواهم گذاشت که از آنحضرت قریب شوی ترا که تو فاجر و فاسق هستی پس کثیر ازین انکار کرد و نزد عمر بن سعد بر کردید و او را
 از خیال مطلع کرد پس فدا عاتر بن قیس الحنظلی فقال له ويلك انك حسيه فسله ما جاء به وماذا
 فاقاه قره فلما راك الحسین مقبلا قال تعرفون هذا فقال جيب بن مطاهر هذا رجل من
 تميم وهو باخشنا وقد كنت اعرفه لحسن التواء وما كنت راه يشهد هذا المشهد فجاء حتى سلم
 على الحسين وابلغه رساله عمر بن سعد فقال له ليس كتب الی اهل مصر كما هذا ان اقدم
 فاما اذا كرهتموني فانا انصرف عنكم پس عمر بن سعد به بناد قره بن قیس حنظلی را طلبید وگفت که وای بر تو ملاقات
 بکن حسین را و بر من از او که براسه چه آمد و چه می خواهد پس قره نزد حسین آمد و چون حسین علیه السلام او را مشهود بطرف خفا
 از اصحاب خود پرسید که ای این شمای شناسید پس بن حرف برگفت که این مرد است از مصلحه تميم و او خواهرزاده من است
 و هر آینه می شناسم او را بکن رای و کمان نمیکردم او را که برای مجاریه تو آمد پس قره آمد و بگفت است امام حسین علیه السلام
 عرض سلا کرد پس عمر بن سعد به بناد را رساند پس حضرت امام حسین موارو فرمود که بطرف من این اجل است
 شما نو که بیایم پس اکنون چون از آمدن بارگاه سمعید و از رسیدن ما ناخوش گشتید پس از شما هر یک که رویم شعر قال له
 حيب بن مطاهر ويلك يا قره ايو تذهب الی القوم الظالمين انصر هذا الرجل الذي بايا به ايلك
 الله بالكرامة فقال له قره ارجع الی صاحبی بجواب رسالته وای رای فانصرف الی عمر
 بن سعد واجزاه الخیر فقال مراراً جوان يعافيني الله من هربه وقتالته بعد از آن پس بن سلفه از او
 گفت که وای بر تو ای قره کجایه وی بطرف قوم جفاکاران یاری کن این بزرگ را که بسبب خودگان او بدین اسلام

مشرف گشتی و بد است ایمان سرفراز شدی پس قره از گرفت که باز میگردم بدست شایب خود بجواب پیام او و پیوسته
 خود را پس نزد مرین سعد رفت و او را بجواب امام علیه السلام اطلاع کرد پس مرین سعد گفت که امیدوارم که معاف وارد مرا
 اینک مقام حسین و کتب الی عبید الله بن زیاد را فاتی حیث نزلت با الحسین لعنت الیه رسولی
 ما اقلده و ما د البطلب فقال کتب الی اهل هذه البلاد و انتی به رسلمهم لیکنونی القدر
 علیهم ففعلت فاما اذا کرهتونی و بداع لهم غیر ما انتی به رسلمهم فاما مصرف عنهم و به عبد الله
 بن زیاد و بناد نوشت که مرا ایندین بقابل حسین مفرودادم و قاصد خود را بنزد او نفرستادم و پرسیدم از او که چرا
 چه درین دیار آمدی و چه میخواهی پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت که برفت من مردمان این بلاد نوشته
 و قاصدان شعاناها آوردند و سوال کردند که در دیار شما بیایم پس بطلب ایشان آمدم لیکن اکنون چون از آمدن
 تا خوشی ظاهر گردید و از بعد چنان سابق برگشته پس بدیار خود بر میگردم قال حسان بن فايد العبسی و کت
 عند عبید الله حین اتاه هذا الكتاب فلما قرأه قال الآن حین اذا علفت صحابا به یرجوا
 الجاهة و لا ت حین مناص و کتب الی عمر بن سعد فقد بلغنی کتابک و فهمت ما ذکرک فاعرض
 علی الحسین ان یباع لیزید هو و اصحابه فاذا فعل ذلك راینا را اینا و السلام حسان بن
 فاع عیسی گفت که من نزد عبید الله بن زیاد بودم و وقتی که این نامه عمر بن سعد بان بدینا رسید پس هر گاه آن شقی نامه را
 خواند گفت اکنون که در قبضه و اختیار ما آمده امید نجات دارد و نیست اینوقت وقت را سه بعین سعد بنهاد
 نوشت که نامه فرستید و احوال مندرجه معلوم کردید پس حسین علیه السلام و اصحاب او را به بیعت یزید بکوان
 پس اگر سخت یزید صحابه خود نایب و عذر سے در میان نیار و انزمان آنچه مناسب خواهد بود حکم فرمایم شود
 و السلام قال محمد بن ابي طالب فلما عرض بر سبیل علی الحسین ما ارسل به ابن
 زیاد للافه لم یکن الحسین لایبایع یزید ایداً ان محمد بن ابي طالب گفت که عمر بن سعد حسین علیه السلام
 تکلف بیعت یزید بکنند زیرا که او میدانست که هرگز امام حسین علیه السلام اختیار بیعت یزید نمیدنخواهد کرد

و قال ليرجع الناس في جامع الكوفة وصعد اليريق قال ايها الناس انكم بلوتم اليريق
 فوجدنا تموههم كما تحبون وهذا يزيد قد عرفتموه حسر السيرة محمدا الطريقة حسنا الى
 الوعية يعطى العطا في حقه قد امتت السبل على عهدك كذا كان ابو محمديه في عصره
 وهذا ابنه يزيد مر بعدة يكبر العبا ويغنيهم بالاموال ويكبرهم وقد زاد كرم في امرنا كرم
 مائة وامرني وان افرها عليكم واخرجكم الى حرب عدوة الحسين مع ذاك معواله واطعوا
 او را دي گفتند بدان بن زیاد مردم را در جامع کوفه فریاد کرد و بالای سب رفت و گفت که ای گروه مردم بد رسیده شما امتحان کتبی
 فرزندان ابوسفیان را پیش یافتید شما و را چنان که میخواستید و این بن زیاد است که برآیندی شما بد شما و را جنگ مضت
 نمود و سیرت حسن رعیت سرآیند و ست سبف و مدبرای بهای در وقت اولی نوشتند و چنین بود در راه سعید در زمان خود
 و این پس را بن زیاد است بعد از قدر رعایا میاید و از مال دنیا دی آنها را بی پروا میکند و در بزرگی و تکبر هم و تقییم آنها که شنیده
 و زیاده و مکر و شمارا در روز بهای شما صد تا و حکم کرده است که عطا را بر شما و اذنیام و شمارا برای جنگ دشمنان
 حسین بخاتم پس حکم او را بگوش دل بشنوید و اطاعت پادشاه خود بکنید شمر نزل دفتر الناس العطاء و امر هم را
 بخرجوا الى حرب الحسين مع و يكونوا عونا لابي سبعم علي حربه فاول من خرج شمر بن ذي الجون
 في اربعة الاف ثم اتبعه يزيد بن سكاب الكلبي في الفين و اخصين بن ميرا السكوني في
 اربعة الاف و فلانا الماذني في ثلثة الاف و نصر بن فلان بن القين في ذلك عشرون الفا
 بعد از آن از بن زیاد آمد و دست بزدل و نوال کشود و مردم را ترسید و تخریص بسیار می نمود که برای جنگ حسین در ده زمین
 و مذکار بن سعد در محاربه عترت رسول خدا علیه التحید و الشنا شوند پس اول کسیکه افتاد جنگ فرزندی مختار بر کرده حضرت
 افرید کار پیشوای ابرار نموده شمر علیه اللعن و استقر بوده که مع چهار هزار شتر ابقار و آنکه کربلا شده ابد از آن باین بار
 پدینا و بنید بن سکا بکل را باد و هزار منافق عذار در پی او فرستاد و حصین بن نیز سکونی را در چهار هزار و فلان ماذنی را
 در سه هزار و نصر بن فلان را در دو هزار در پی او فرستاد پس این نسبت هزار شد ثم ارسل سبعم بن مازنی ان

اقبل الينا وانما نريد ان نتوجه بك الى حرب الحسين فتصارعن شيت واران يعفيا ابن
 زياد فامرسل اليه بان رسول اخبرني بتماضك واحاف ان تكون من الذين اذ القوا الذين
 استوقالوا اصنا واذا خلوا الى شياطينهم وقالوا انما حكم انصالحن مستهزؤون اكنبت زعلنا عتقا
 فاقبل الينا صرنا بعد انان بجام شيت ابن ربي فرستاد که بسوی ما بیا در حالیکه من میخواهم که ترا برای جنگ حسین
 علیه السلام فریسم پس شیت حوزد امر ایض و امموده عمر من او ازین تار من آن بود که او را ابن زیاد بد نهاد ازین امر مستاد
 و دیگر برایش بر کار و پس ابن زیاد بد نهاد او را تا شیا پیام داد که بر آینه قاصد ما را خبر کرده است به تارض تو عزیزم
 که باشی ازک اینکه چون طاقات کنند انباشان را گویند که ایمان آورده ام چون طرف منافقان که شل شیطان
 لوینه که من بر او شمایم نیستیم ما که استبراد کنند که مطیع ما هستی بزودی نزد ما بیا فاقبل الیه شیت بعد
 العشاء لبلا یظنر الی وجهه فلما دخل حب به وقرب مجلسه وقال احب ان تشخص الی قتال
 هذا الرجل عوبنا الی ابن سعد علیه فقال فعل ایها الامیر نضاد ال یرسل الیه باللسا کرختی
 تکامل عنه الی ستة ايام مصنین من المحرم فثلثون الفاصابین فامر من در اجل پس شیت بعد نادر عتقا
 متوجه بسوی ابن زیاد بد نهاد شد تا نظر ابن زیاد کج نهاد بر ویش نیفتد چون شیت داخل مکان ادش ابن زیاد او را حیا
 گفت دند خود نشاند و گفت که میخواهم که پر دین روی میخواهم بطرف کار را این مرد برای مدد یاری ابن سعد جنگ
 او پیشش گفت که خواهم که دای امیر پس ابن زیاد پیوسته فواج را نزد ابن سعد می فرستاد تا نزد عمر بن سعد ششم
 ماه محرم سستی هزار سوار و پیاده جمع شدند و کتب فی الاثر الی عمران حمل بدین الحسین و اصحابه و بین
 الماء ولا یز و قواظرة کما صنع بعثت عمر بن بنی الوقت عمر و بن الجاج و حصه ماء
 فارس فنزلوا علی الشریعة و حالوا بدین الحسین و اصحابه و بین الماء و معوهم ان یسقوا منه
 قطره و ذلك قبل قتل الحسین علیه السلام بر بثلثة ايام و قرمانی از پس به عمر بد کو بر نوشت که بر آینه
 حایل شود در میان حکم و اصحاب او در میان آب و مکه آید که قطره بچشند چنانچه عثمان کرد پس عمر بن سعد همو نوشت

عبرین مجلس را بعد از نصد سواستین شمار دریا خود پس شماره دریا فرود آمد و حایل شده در میان حسین و اصحاب ایشان
آب رخ کرده حسین و اصحاب از این که قطره خوشند و این است و پیش از شهادت حضرت امام حسین هم بوده
و نادی عبد الله بن حصین الانادی و کار عبد الله فی یحید یا علی صوته یا حسین الانادی
الی المساء کما فکد السماء و الله الا قد وقوت منبه قطرة واحد لاحق ثم فوا اعطشا و عبد الله بن
حسین از دی که سوارش در یحید بوده صد آنکه ای حسین آیا نی بیند بطرف آب که مثل شکم ما روح بندند بجز آنکه
نخواهد چکیر شما از آن قطره هرگز تا از تشنگی میرد فقال الحسین اللهم افتاه طشا و لا تعفر له اذنا
فکان لشراب لمر حتى یعثر بمربی و یصبح العطش العطش ثم یعثر بمربی الماء حتى یعثر بمربی
بقیه و بتلظا طشا فما زال ذلك دابه حتى سقط علی وجهه و عاکر و که بار خدا یا از تشنگی او را کوش
و میام ز اورا هرگز پس آن آبی تا کوه می نوشتید و چون سخت تشنگی شدی سبلر و باز می نوشتید و از تشنگی فریاد میکرد
و یوسته بین من او بود تا روح بخش کنیم شرافت و قال السید بر طایس راه و ضیق علی حسین هم
حتى قال منه العطش و من اصحابه فقام علیه السلام و انکی علی سیفه و نادى یا علی سیه
فقال الشد کم الله هل تعرفونى قالوا اللهم نعم انت ابن رسول الله و سبط قال الشد
کم الله هل تعلمون ان جدی رسول الله قالوا اللهم نعم قال الشد کم الله هل تعلمون ان
اننى خاضه بنت محم قالوا اللهم نعم و سید بن طاووس حمه علیه السلام که بان فوج خائف کار حضرت امام علیه السلام
شک کردند و حضرت در ذات خود اصحاب خود آثار تشنگی یافته پس از برای تمام محبت بر اینگونه تقادست پزوه سزا
و بر شمشیر خود کجکه کرد و بعد ای بلند ایشانرا ندا کرد که شما را بجزا سو کند میم هم که ایا مرا می شناسید گفتند بی تو فریم
بغیر خدا آیا میدانی که جدتم حضرت رسالت پناه است گفتند بی تو فریم سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانشند
که ما درم فایده زهر او خمر حضرت رسول خدا است گفتند خدا یاری قال الشد کم الله هل تعلمون ان الی
علی ابرابطا لبتا لوالا اللهم نعم قال الشد کم الله هل تعلمون ان جدی رسول الله خاضه بنت محم

اول نساء هذه الامه اسد ما قالوا اللهم نعم قال لشدكم الله هل تعلمون اني ابي
 الشهد ارمع الى قالوا اللهم نعم قال لشدكم الله هل تعلمون ان جعفر الطيار ابي الحسن
 علي قالوا اللهم نعم حضرت فرمود که سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آئینه درم علی بن ابیطالب است
 گفتند سیدایا آری فرمود سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آئینه حده من نسبه که دختر خویله است که پیش از
 جمیع زنان این است سمدان سخن گفتند سیدایا آری فرمود که سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که حمزه سید
 شهید اعم پر من است گفتند بلی فرمود که سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آئینه جعفر سرد از کهنه در پشت
 عثم من است گفتند سیدایا آری قال الشدکم الله هل تعلمون ان هذا سيف رسول الله انا
 منتقله قالوا اللهم نعم قال الشدکم الله هل تعلمون ان هذا عصامة رسول الله انا
 لا نسها قالوا اللهم نعم قال الشدکم الله هل تعلمون ان علیا كان اول الناس اسلاما واجرم
 علما واعظمهم حله اذ انه راجح کانی مؤمنه قالوا اللهم نعم گفت سوال میکنم از شما برای
 خدا آیا میدانید که این سیف رسول خدا است که من انرا در کمر دارم گفتند سیدایا آری گفت سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید
 که این غلام رسول خدا است که من انرا بر سر دارم گفتند سیدایا آری گفت سوال میکنم از شما برای خدا آیا میدانید که بر آئینه
 درم علی علیه السلام پیش از جمیع است اسلام آورد و او از همه کس داناتر و بویار تر بود و بر آئینه او میشود رسول هر مؤمن
 و مؤمنه بوده گفتند سیدایا آری قال بسم تسلمون لرحمی و ابی صلوات الله علیه ان اید عن الخوض
 غدا اید و دعنه راجالا كما يزار البعير العتاد و عن البساع و لواء الحمد يبدای یوم القيامة
 قالوا قد علمنا ذلك كله نحن غير قار كيك حتى تذوق الموت عطشا حضرت فرمود پس چه
 جهت خون سر ابر خود علال کرده آید و حال آنکه پدرم در روز قیامت کردی را از حوض که شر در حواهد کرد چنانچه شتر
 بکانه را از اسب مانند دلم ای نه در روز قیامت کردی را از دست پدر من حواهد بود آن ملاعین در جواب محبتای شافی
 کهنرت گفته که نمیدانم و دست از تو بر نمیداریم تا لب تشنه شربت مرگ را بچینی فلما خطب هذه الخطبة

و سبب بقاءه و اخته زینب کلامه بکس و از نفعت اصواتهن فوجه الیهن اخاه العباس
 و علیاً سینه و فانی لهما سکنان هن فلعمری لبکثرات بکا و هن چون حضرتین خطبه را ادا کردند و هن
 انوار بر او زینب کلام او را شنیدند زنی اختیار کردند از آن بی ناز و زاری آنها بماندند شد پس حضرت برادر خود عباس و
 فرزند خود عمی اکبر را بطرف آنها فرستاد و فرمود که آنها را خاموش و ساکت بکنید و از فریاد و زاری باز دارید پس بقادر که
 جان من در قبضه قدرت و اختیار دوست بر اینده بسیار خواهد شد که به آنها قال محمد بن ابيطالب فلما اشتد العطش
 بأحسین علیه السلام دعا باحیه عباس فضم الیه قلبین فارسا و عشرين رجلا و بعث
 معه عشرين قربة فاقبلوا فی جوف اللیل حتی دنوا من الفرات ثم بن ابيطالب گفت که هرگاه تشنگی
 بر حسین علیه السلام برادر خود عباس را طلبیدستی سوار دیت پیاده همراه او نود و بیست شکر باد فرستاد پس در میان
 توجه دریا شدند و از فزات قریب گشته فقال عمرو بن الجحاج مر انبستم فقال رجل من اصحاب الحسین
 یقال له هلال بن نافع الجلی ابر عجم لك جئت اشرب من هذا الماء فقال عمر و اشرب هنا
 فقال هلال و یحك کیف تامرئی و الحسین بن علی و من معہ یوتون عطشا فقال عمر و صل
 و لکن امرنا بما لا بد ان یشقی الیه پس عمر بن حجاج پرسید که شما کجاست پس و دی از اصحاب حسن و حسین
 که او را هلال بن نافع بجلی گویند جواب داد که من پرسم تو هم گنده ام که اب بنوشم پس عمر گفت بیاشام کو از اباد تر پس
 هلال گفت و ای بر تو چگونه حکم میکنی مرا بر آب آب حزون و مال آنکه حسین فرزند علی مرتضی و کنت جگر فاطمه زهرا و اصحاب
 و اصحاب و اهل بیت و اقارب او از تشنگی می میرند پس عمر گفت که راست میگوی مگر من مامور شده ام با هر که ضرورت
 اطاعت و امتثال آن فداح هلال با صحابه قد خلوا الفرات و صلاح عمر و بالثاسر و امتثال انما
 شدید فکادت قوم یقاتلون و قوم یملئون حتی ملئوها و لم یقتل من اصحاب الحسین
 علیه السلام احد ثم رجع القوم الی معسلهم فشر بالחסین علیه السلام و من کان
 معه و لذلك سمی لعباس شقاع پس هلال با صحابه نمود غزوه زد که اب برادرید پس از آن هلال و اصحاب فرات نمود

در هر چه پدید آمدن خود حسد از که مخالفت کند و با هم تنگ شده و نمود پس کرد و می آمدن ایشان حضرت عباس علیه السلام بی شک
 و کرد و می شکیند را پیری نمودند تا آنکه کما را پر کرده و شخصی از اصحاب امام حسین علیه السلام کشته شد بلکه همه هم نرسید
 بعد از آن بطرف لشکر خود برگشته پس حسین علیه السلام و کسانیکه همراه او از اصحاب واقارب بودند آب خودند و از آنجا
 همین عباس را استغای حرم بنویسد و در دکاند بیاید الله الی عمر یثبه علی الفتا و تحمل النزال و یخذله
 عن التماسر و الامهال نهضت من بعد غتینا الحیس بنسوع مصنین من الحرم و اقبل شهر
 حتی وقف علی عسک الحسین فنادی این بنوع اختی عبد الله و جعفر و العباس و عثمان و فلام
 یجیوه و نامید عبید الله این زیاد بطرف یمن سبب نیاورد سید دوران ترغیب و تخریب میگرداند او را بر جنگ و
 شتابی نمودن و یکجا آوری حکم و بی ترسانید او را تا جگر دهنلت و ادن پس عمر بن سعد و لشکر شقاوت اشتر ساعی شب
 گذشته بروز چشمنه تاریخ نهم شهر محرم الحرام فاده کارزار بطرف لشکر قلیل آن امام جلیل روانه کرد و در شش طعون
 زد بشک شقاه کم سپاه حضرت ابی عبد الله علیه السلام آورد و مقابل لشکر ظفر بیکر استاد و صد از دکی بستند خواهر
 زادگان من عبد الله و جعفر و عباس و عثمان پس این سرزگواران آن پیمیارا جواب ندادند فقال الحسین معاجیبه
 و از کان فاسقا فانه بعضی اخوانکم فقالوا له ما شاکک فقال یا بنی اختی انتم امنون فلا
 یستلوا النفسک مع اخیکم الحسین و الذین مواملایه امیر المؤمنین یزید بن معاویه فناداه
 العباس یثبت یدک و لعن ما جئت به من ابناک یا عدو الله اقامرنا ان نقتلک احافنا و سیدنا
 الحسین بد فاطمة و ندخل فی طایفه اللعنایه اولاد اللعنایه پس حضرت امام حسین علیه السلام
 فرمود که جواب بیداد را اگر چه فاسق است زیرا که او بعضی از برادران مادر شما است پس از و گفتند که چه کار دارید
 پس گفت ای فرزندان خواهر من شما مان داده بشهید پس جانهای خود را همراه حسین برادر خود بپاک سید
 و اطاعت امیر مومنان بنزید بن معاویه را لازم گیرید پس حضرت عباس او را نفره زد که خدا ستمی ترا قطع کند و بعثت یاد
 بخیزد آوردی از اما لا یزولای دشمن خدا آیا امر میکنی ما را که بگذاریم من برادر خود و سردار خود حسین فرزندان فاطمه را

وداخل شوم واطاعت موعون اولاد موعون و فی رواية قالت الغيبة لعنك الله و لعن امانك اتو منا و ابن
 7
 رسول الله لا امان له فرجع شمر الى عسكرة معضبا و در روایتی است که جوانان گفتند که لعنت خدا بر تو
 و لعنت کند خدا بر امان تو ای امان بیدی مراد فرزند رسول خدا ادر امان نیست پیش شمر به گوهر بفرشت که خود خشمناک برکتت تم
 نادى عمر بن سعد يا خليل الله ابركى و البشرى فرأى الناس شمر خف بذلك العسكر نحو الحسين بعد
 العشي العصر والحسين عليه السلام جالس امام بيته محبت بسيفه اذ خفق براسه على راسه
 اخذ الصلته فلدت من اجنبها وقالت يا اخي اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت فرجع الحسين
 راسه بعد از آن پس بر سعد بن قان و دشمنان حضرت رسول خدا خدا را شکر و شانه بیابان
 مردمان سوار شدند باین همپا، روسیاه رویش که قلیل ان امام جلیل بعد از ناز عشا آورد دستعد را داده کارزارش اختر
 امام علیه السلام بر در نیمه نورد دستها اگر در آن نوبی خود حلقه کرده و سه را بقیضه شمشیر نهاده شسته بود که خوابی او را در بر بود و غیر
 او و از اسپان شیشه پس از برادر خود قریب کرده و فرمود که ایانی شنوی این آوازهای کسمان مخالف را که هر آینه نزدیک
 پس حضرت سیدالشهدا فاسأل عبا علیه السلام و الله سر مؤذرا برداشت فقال يا اختاه انى رأيت الساعة جلك
 محمد والى عليا، انى فاطمة، و اخى الحسين عليه السلام وهم يقولون يا حسين يراعى نروح
 الينا عدل فطمت زينب على وجهها وصاحف و نادت بالويل فقال لها الحسين، ام ليس
 لك الويل يا اختيه اسلتى رحمتك الله و فى رواية مهلا لا تشتمى القوم من حضرت فرمود ای خواهر من
 بدرستی که من در این وقت چه خودت میصلغ و پدر خود علی مرتضی و مادر خود فاطمه زهرا برادر خود حسن مجتبی را در خواب دیدم و این
 بزرگواران میگویند که ای حسین هر آینه تو فراتر از طرف خوابی آه پس حضرت زینب طیانچه بر روی خود زدن گرفت
 و زاری نمود و صدای او و ایلا و امحیبتا برداشت پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که ای خواهر گرامی زینب
 و عذاب برای تو نیست برای دشمنان نیست بر دباری اختیار کن و ساکت باش رحم کند خدا بر تو و بر و امی دیگر صبر کن
 و بزودی دشمنان را بر باد مگردان فجاء العباس بن عبد المطلب و قال يا اخي انا القوم فنهس

در تفسیر درگاه قاضی الحاجات عینت بی شمارم یعنی العباس القوم و سألهم ذلك فابوا و امتنعوا
 فتادع بعضهم بينهم و صاحوا و قالوا و الله لو انهم من الترك ما ديلم و سألوا ذلك لاجنباهم
 فلبى و هم الى رسول الله فاجابوهم فرجع العباس و معه رسول الله و سجد يقول انا قد اهلنا لكم الى
 عد فان استسلمت برحمتنا الى عبید الله بن زیاد ان ایتمر فلستنا بتارککم وانصرف چون
 باسین بصره آن کرده شقاوت بزور رفت و بهت یکشب از آنها فرست سزایه کرده و امتناع نمود پس از قریح مخالف
 برآمد که بخدا کند اگر برآید ایشان از ترک دلم بی بودند و درخواست بهت یکشب بی نموند هر آینه قبول میکنم دم و ایشان که حکم
 گوشه رسول خدا انداز شهادت یکشب بی طلبند و امتناع بی نمایی چون عمر بن سعد سپاه را برهم دید بهت یکشب برآید
 مسطمت و ادبش حضرت عباس نظر داشت که خود مرا جمعیت نمود و همراه او قاصد عمر بن سعد آمد و در شکر حضرت سید الشهدا خاسر آل
 عبا ند کرد که بر آینه من شمارا تا فدای بهت دادیم پس اگر اطاعت ایبر کردید شمارا بنزد بید اندان زیاد و میگویم و اگر انکار
 خوا مید کرد پس شمارا زنده نیکداریم و به کشت جمع الحسین مع اصحابه عند قرب المساء قال علی بن الحسین علیه
 السلام من ابی العابدین قد فوت منه الا سمع ما یقول لهم و انا اذ ذلک رضی سمعت ابی یقول
 لا صحابه انی علی الله احسن الشاء و احمد علی السراء و الضراء اللهم انی احمدک علی ان کوننا
 بالبنوة و علمنا القرآن و فهمنا فی الدین جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة فاجعلنا من التباکون
 پس حضرت امام حسین علیه السلام اصحاب خود را تیر میخام بیج نمود و حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام فرموده که من
 از آنحضرت تیر میخام تا بشوم که چه ارشاد میکند من و در آنوقت چهار بودم پس شنیدم که پر بزرگوارم باصحاب خود میفرمود که
 دشمنایکم خداوند خود را نیکوترین شناساید و حمد میکنم او را در شدت و زخا و نعمت و با ندادند آنرا شنیدم که میگویم بر آنکه ما را اگر
 داشتی به پیغمبری و قرآن را بما تعلیم نمودی و دین خود را بما عطا فرمودی ما را چشمهای بینا و گوشه های شنوا و دهان
 بانور و ضیاء بخشیدی پس بگردان مرا از شکر کننده کان اما بعد فانی لا اعلی اصحابا او فی ولا خیرا امر اصحاب
 و کل اهل بیت ابودا فضل مرا بعد بیستی خیرا که الله عنی خیرا الا وانی الا اظنک یوننا من هؤلاء

الا وانی قد اذنت لکم فاطمہ وجميعا فصل لیس علیکم حراج متی ولا ذمہ علیکم هذا اللیل قد غشیتکم لیلنا
 حصلا اما بعد بدستیکه من بیند انم اصحابی تا دارد نیکو کارتر از اصحاب خود و نه اهل بی بی پاکیزه تر و شایسته تر و حق اشخاص تر
 از اهل بیت خود شمارا جدا جزای نیکو عطا نماید از جانب من و بر من حالتی وارده شده است که شب بیره می نماید و کان نیکم
 حیات و زری از برای خود این گروه آگاه باشند بر آینه من شمارا اذن دارم و عرض کردیم و بیعت خود را از گردن شما کشیم
 و از شمارا رفع عدت و عداوت و مخالفت ندارم و درین وقت پرده سیاه شب شمارا فرو گرفته است بر طرف که نماید شما
 برو برونی روایه و لیا خذ کل رجل منکم مدی رجل من اهل بی بی و نفر توانی سواد هذا اللیل و برونی
 رسولاً و القوم فانهم لا یرون و عیبی فیقال له اخوتک و ابناک و بنو اخیه و ابنا عبد الله بن جعفر
 لم یفعل ذلک لبقی اهل لای ارا فانتہ ذلک اهل ابد اعرفه بهن النوال العباس بن علی و ابی جعفر
 علیه السلام و در روایتی دیگر است که با اصحاب خود گفت که هر مرد از شما دست مری از اهل بیت من ببرد و در سیاهی
 این شب متفرق شود و بر جانب که خواهد بود و در این دم بگذارد که ایشان مرا می طلبند و با من کار دارند و چون مرا خواهند یافت
 دیگر مرا نخواهند داشت و برادران و فرزندان و برادرزادگان و خواهرزادگان اکفرت بر خواستند گفتند هرگز از تو جدا
 نمی شویم و تا نماندیم با او زیرا که بعد از تو زنده باشیم دست از دایمان تو بر نبریم و جان خود را فدای تو کردن سعادت خود
 می شماریم و شروع باین کلام حضرت عباس علیه السلام فرمودند و دیگران متابعت او نمودند و مثل کلام او عرض ساختند ثم نظر
 الحسین علیه السلام را می بنی عقیل فقال یا بنی فصل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذا هبوا انتم
 قد اذنت لکم فقالوا سبحان الله ما یقول الناس یقولون انا نرکنا یثیثنا و سیدنا و بنی عم و منا خیر الاعمه
 و لم نر معهم نسیم و لم نطعم معهم بدمج و لم یقرب معهم لسیف و لا نذاری ما صنعوا لوالدک
 ما فعل ذلک و کنا نعدک بالفساد و اسوانا و اهلنا و نقاتل معک متی نرک مورادک و فقیح الله الغش بعدک
 بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام رو باولا و عقیل او رو و فرمود که ای اولاد عقیل پس است شمارا شهاد
 مسلم بن عقیل من شمارا بر نفس کرده ایم و ابانت دارم بر جا که خواهید بروید پس این سعادت سواران این است

ايمان التباي فرزند رسول خدا مردم چه گويند با خواسته گفت که مرا ايند من گذاشتم شيخ و بزرگ و فرزند بهترين اعيان خود را و در پاي
 ايشان گيري نه انداختم و در رفاقت ايشان نيز نيزم و نه در نصرت ايشان شمشيري کشيدم و ميندام که چه کرده اند نه بگذاسو گويند
 برکنه چنين گفتم که باي فرزند رسول خدا از توجه اينشويم تا برويم بر جاکه تو ميروي و جان خود و عرن خود هفت اي جان محترم
 محترم تو که در انهم و حق ترا ادا نمايم لعنت خدا بر زنده کافي بعد از چون تو مان و ميشو اي شمر قار اطيعه الله السلام من
 توجه فقال الحرب خلقك و بما نعتنا رالى الله في اداء حلفك لا والله حتى اطمئن فصد و هم
 بوجهي و اضربهم بسيفي ما نبت قابله في يدك و لم يلبس مع سلاح اقاتلهم به اقل منهم بالخيال
 و لما فارقت ادا موت دونك بعد ان سمن و در خسته است انحضرت عده سلام و اقيمت آمد و گفت که ايام دست از
 اري تو بر مي داريم و اگر چنين گييد چه عذر نزد پروردگار خود را و اي حق تو بگويم بگذاسو گويند از تو جدا نمي شويم تا نينه ماي خود را
 برسینه دشمنان تو فرو بريم و تا دستت فميشور دست ما با قبوت و ما را از مخالفان تو بري آوريم و اگر بر اسلحي نباشد که با ايشان نما
 نمايم بسنگ با ايشان جنگ خواهيم کرد و دست ازياري تو بر نداريم و برتدم تو جان خود را نثار کيتم و الله لا اخليك حتى
 يعلم الله ان انا قد حفظنا عينه رسول الله فيك اما والله لو علمت اني اقتل شر احي ثم احرق شر اذني
 يفضل لي سبعين مرة ما ذار قتلك حتى العي حمانى و ذك كيف لا اعمل ذلك و انما هي قتلته
 احرة ثم هي الكرامة العظي التي لا يقصا لها ابد بگذاسو گويند نخواهيم گذاشتت ترا تا بعد از خد اي غم و دل که
 بر آيند من غيب رسول خدا را در باب تو نگاه داشته ام اکاه باشيد بگذاسو گويند اگر با منم که بر آيند من گشته شوم بعد از ان زنده کرده ام
 بعد از ان سوخته شوم بعد از ان حاکم را پراکنده گشته و چنين کرده شود با من بقا و با بعد از شوم از تو تا در يام موت خود نزد تو
 پس چگونه بچشم اين را و نيست اين مگر گشته شدن بعد از ان اين بزرگي است نهايت عظيم که بر کنه سري نخواهد شد تا روز قيامت
 و قام تر هي من العاين فقال والله يا بن رسول الله و ردت اني قتلت شر نشرت ثم قتلت حتى اقل
 هكذا الف مرة وان الله يد فع بد لك القتل عنك وعن هؤلاء الغيبه من اجحذك و ولدك
 حله لبيتك و تكلم جماعه من اصحابه بمثل ذلك و قالوا انفسنا لك الفداء بقبك بايدينا و جبر

ما ذا نحن قبلنا بين يديك كوكب وبننا لربنا وقضينا ما علينا فجزاهم الحسن عليه السلام خيرا ولفظنا
 الى هضبه ودرهين تين برخواست وگفت بگدا سوگند ای فرزند رسول خدا برآمد و دانت میدارم گشته شوم بعد از تو این
 کرده شوم بعد از آن گشته شوم تا آنکه گشته شوم و همچنین هزار بار و برآمد دفع کند هذا بسبب این از تو و ازین جو نمان که از بر اذان
 و فرزان و عزیزان تواند شرا حداد و جماعتی از اصحاب امام حسین علیه السلام مثل بن کلات عرض ساختند و گفتند که با شما
 صدای تو باد نگاه خواهم ترا بدستبایی خود و روی خود پس گاه من گشته شوم پیش تو هر آینه وفا کرده باشم بر ایستاد
 پروردگار خود و او کرده باشم چیز را که بر ماست پس حضرت امام حسین در حق ایشان دعای کرد و بطرف چرخه توجه کرده و
 في التقدير المنسوب الى العسكري عليه السلام ولما اتحن الحسين ومن معه بالمسجد اذ يترددون في
 قال بعسكرو انتم فحلت من سعتي نالحو والبشائر لكم وموا اليكم يقال لاهل بيته قد جعلتكم في حل من
 مفارقتي فانكم لا تطيقونهم لتضاعف اعداءهم وقواهم وما المقصود غير قد مولی و الشور فان
 عز وجل بعنتي لا يغلبني من حسن نظره كما دافقه في اسلاف الطيبين و در تفسیر که منسوب بطرف امام حسین
 عسکری علیه السلام است چنین است که هرگاه مبتلا کرده شد حضرت امام حسین م دیگر با او بودند باقی که حضرت را شنید و سرش را بشیر
 برداشتند حضرت ارشاد فرمود که شمار اجمعت خود حلال کرد انهم و از برای روانگی اجازت هم پس با قارب و احباب خود همی
 و از اهلیت خود گفت که شمار نیز مرخص کرد پس شهادت یافت و مت این کرده شفا و ب پرده بسبب کثرت و زیادتی
 قوت ایشان مزید و ایشان اگر شق ما مقصود است نه دیگری پس بر ابا قوم مخالف بگذاید در این عتدای بزرگ و بدتر مریانی
 خواهد کرد و نظر عنایت خود از من کنایه برداشت چنانچه بایزکان مانوده فاما عساکر فقا ر قوه و اما اهله الاد
 صرا قریباً یله قابو و اقا لوال لغا ر قک و جزینا ما لجز نك و یصینا ما یصیک و اذا اقرب ما یكون
 الى الله اذا كنا معك فقال لهم فان کتم قد و طنتم لنفسکم علی ما و طنت لفسی علیه فا علوان
 الله العالیات المنازل لشریفه لعباده باحتمالی المکاره وان الله و ارجان حصتی منع من
 مصفی من اجل الذی انا اخرهم بقاع فی الدنیا من الکرامات بما یسهل علی معها احتمالی

المکرهات ما یکم شکر ذکات مسکرات الله تعالی واعلموا ان القرب احلوها ومرحاحلهم
 والاشتهاء فی الاجتهاد والقابض من بنانها والنقی من شفق وها و قبل لحدت بس بسی مناققان و مر
 تخفیف انسان بتکر مفاقمه اکثرت رابر سعادت ابدی اختیار کرده پراکنده شدند و اعلیت و قربان و خواص اصحاب
 اکثرت که لقب انسان و یقین از عا میمان متناز بودند انکا را نمودند و گفتند ما ان تو سفاقت نی نیایم و غمشکین موافق کرده و مرا خیر
 تر از غنیمت خواهد کرد و نه بد رسیده با چیزی که بخو خود رسیده و در حزن و اندوه و غمت و بد با تو شیر کج و من بنایت نتر و کیم یک کج
 استودی خدا باشد هر گاه با تو باشیم من قر حبه ارا منوط بخدمت تو میدایم پس حضرت از استبان فرمود چون بر خود
 قرار دادید آنچه بر خود قرار داده ام پس باینکه هر آینه حق تعالی متنازل شد بظهور درجات ریندر انی کشید مگر کسیکه در راه او
 تمکن مکاره عظیمه شده بود و در آنجا که متناز کرده بود در ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 و بدو شت لقب مکرهات اما هر آینه ایک از برای شما جزوی زانست و بد ایند که بخ و دشیرین دنیا فانی نظر بر باقی نمایند
 خواست که کسی بند و بیدار شود و اکاهی در روز اخره است پس فایز و رسکار کسی است که در اخرت فایز و رسکار خود
 و شقی و بد بخت کسی است که یغم باقی اخرت را بطع و مینای نینه از دست بد و در روز قیامت ناب و فاسر کرده و تا اخر حدیث
 و قبل الحمد ان بشر الحضری فی نلت الحمال قد اسر انک شغرا لری فقال عند الله احسبه و نفسی
 فسمع الحسین قوله فقال رحمتك الله انت فی حسی من سعیتی فاعمل فی نکال انک فقال کلتنی السباع
 حیوان فارتک قال فاعط انک هذه الاثواب الی و دستیعین بها فی نداء احیه فاعطاء
 عنده الثواب قیمتها الفادینا و در ان منب بجه بن بشیر حسنی گفته که بر ایند پسر ترا در سرحد و اسپر کرده پس آن
 سعادت مند گفت که با داش و عوسن جان او جان خود از او فرستنده جانها میخواستیم چون حضرت امام حسین استقام بن من را شنید
 که حنه اش را حمت گفته ترا ایات میدهم و عرض میکردانم که بروی و فرزند خود را از قید سیری ما کنی بس آن سعادت مند گفت
 که درندگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم پس حضرت فرمود که این پارچه را به پسر خود بده تا اعانت جوید بعنت این پارچه در
 روی برادر خود پس حضرت او را پنج پارچه که بزرگ و بناری ارز بده عطا نمود ان الحسین علیه السلام امر الحفزة

حضرت حول العسكر شبه الخلد و امر بحشيت حطباً و ارسل علياً اليه فطلب من فارس
 و عشرين رجلاً ليستقوا الماء و هم على رجل شديد ثم قال عليه السلام لا صحابه توموا فانه لو
 من الماء يكن اخرجنا ذلماً و توموا و اغسلوا ثيابكم لتكون الكفا فكم و برستك حضرت امام حسين عليه السلام
 علم بخدمه خندق نويس کرده شد و فرمود تا اين زمين بجز ملك کرده شد و فرزند خود علي اکبر را در بين خود غنچه و سلسله
 نون نجاف از اصحاب خود فرمود که چون اي غواص کجاست دريا حارب غواصي نموده در ابدار آب کف آورده صحیح و سالم
 معرفه نقاب کجاست سر اسرافات حضرت سيد الشهدا فاس آل عبا حاضر کرده بر خيزد پس اب کجاست اين اب اخبر آل
 و ترش اينادي شما خواب بود و شو سازند مثل مايند و با مهاي خود را بشويمه که اين جامه کفنهاي شما خواب بود و ترش
 عن علي بن الحسين عليهما السلام انه قال لما كانت الليلة التي قتل الحسين في حنينها قام في احد
 فقل عليه السلام ان هولاء يريدونني و الله و لو قتلوني لم يصلوا اليكم فالحق اني و امم
 في صل فانكم اصحتم معي فقلتم قتلوا و لا اخذ لك دلائل الحتام العيش بعدك فقال عليه السلام
 انما تقتلوننا حتى لا يعلت منكم احد و از حضرت امام زين العابدين فخر الساجد بن علي بن الحسين عليهما السلام
 منقول است که آنحضرت فرمود که چون ششي رسيد که حضرت امام حسين در صبح ان بر چه شهادت فائده کرده در بيان صحابه
 برخواست و فرمود که اين گروه قتل ما دارند شما چون مر القصر هذا هند رسا نند تا بعد شما نخواهد کرد و بدو پشنتابي روايه شود خود
 از بخار و در کيند و شتابي و شمارا اجازت بدهم و مر عرض ميگردانم پس بر سينک شما اکبر با صبح کرده همه شما بر چه شهادت
 بر سيد و مقتول بيگرديد پس آن سعادت مندان عرض کردند که از حضرت و يار سبه تو دست بر نهدارم برادر پيمان نرفه فوج نجاف
 پيکنارم کوارا بکنيم و زندي را بعد چون تو امانی و بال جان مي شمارم و شهادت ما در حضرت و ياري تو سعادت دارين
 مي بندارم پس حضرت عليه السلام و انجيت فرمود که هر آنچه به شما گفته خواهد شد و برک مفاجات از شما کسی نخواهد بود
 در ادي عنه عليه السلام انه قال كنت مع الحسين الليلة التي قتل فيها فقال لا صحابه
 هذا الليل فاحذروا حنة فان القصر انما يريدونني و لو قتلوني لم يلفظوا اليكم و انتم في جبل

وسعته فاعوا والله لا يكون هبل ابا فقال انكم تفتلون عند اكلكم ولا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله انهم شرفنا باقتل معلى ونزلوا اخضر عليه السلام وانجحت شقوس بست که انکتاب فرمود که خود در شبی که بخت در صبح آن بر چه شهادت فایز کردید بودم پس حضرت ارا صاحب خود فرمود که این شب تاریک است پس بگریه اورا در سر و در آن پرده بودم پس بدینکه قوم خائف ارا را دارند و چون مرا خواهند کشت انقضات بطرف شما نخواهند کرد و شمارا جازایان پس عرض کردند بخدا سوگند این هرگز نخواهد شد که من ترا در نرغذ فوج اهدا گذارم دست از دستت بردارم پس فرمود که برآیند به شما فردا کشته نخواهد شد و از سوت خود کسی از شما نخواهد مرد گفتند چه دستا بش میگویم خدای را که مشرف کرد ایندرا بکشته شدن با تو شمر عافقال لهم ارا فحوار و سکرم و النظر و ان جعلوا ينظرون اى مواضعهم و منا لهم من الجنة وهو يقول هذا منزل لك يا فلان مكان الرجل يستقبل الرماح والسيوف يصل الى منزله في الجنة بعد ان حضرت سید شهید دست بردارگاه حق تعالی برداشت و اوصای خود فرمود که سرایى خود را بلند بکنید و مراتب خود را به بیند پس آنها بیدین مراتب خود متوجه شدند مکانهای خود را مراتب خود را در شبت ملاحظه فرمودند و حضرت هر یک ایشان میداد که این مکان تست ای فلان و این مکان تست ای فلان پس ازین جهت اصحاب اخضر نیز با او همیشه ارا بینه و روی خود میکردند تا بزود از که درات جسمانی و صدقات این جهان فانی کجاست یا فیه در بهشت ترین مراتب خود فایز کردند و بگوید لعین بکنار شوند و عنه علیه السلام انه قال الى جالس في ظلك الليلة قتل الى فصيحها وعندى عمى زابن ترضنى اذا اعتزل الى فحيا له وعندى جوبن بيلان سولى الى ذر الغفارى وهو يلج سيفه ويصله والى بقول يا دهر فلك خليل كم لك بالاشرا والاصيل الايمان فاعادها مرتين او ثلثا حتى فهمها وعلت سا ارا دهنفني الجرة فرودتها ولزمت السكون وعلت ان بلاع قد نزل واز اخضرت عليه السلام وانجحت مقول بست فرمود که من در شبی که والد بزرگوار من در صبح آن شهید کرده شده شسته بودم و نزد من عمه زینب عمار درای مای بود حاضر بود که پدر من در حین خود تشریف برده و نزد او بودم علامه زکریا که ابی از غفایه بودان علامه شمس

نوزاد درست میگردد و مصقل می نمود و والد می فرمود که ای روزگار با ما بسد ارافت با در بر تو که هرگز وفا نکردی هیچ دوست
 ای چسبیدار و گستان و طالبان و صاحبان اوروی و سچکس و بدل را ضعیف میشتوی بازگشته به سوی حسد و نه جلیس نهینت و تمام
 مایات را بر زبان جاری فرمود و در دست به بارانرا عاده نموده تا مطلبان را فهمیدم و چیزی را که آنحضرت از خواندن این آیات
 اراده کرده و دستم پس از کثرت رقت اشک در گلوئی من گره شده و حال بر من متغیر شده لیکن از برای اصطحاب زبان صبر کردم
 و صبر نمودم و خاموشی را لازم گرفتم و دانستم که بیه نازل شده و افنت فرود آمده و انسرورتن لبها دنت داده و اما عمیق
 فلما سمعت هی امرأة و مرشبان العناء الوقه و الجزع فلقد نزلت نفسها ان وثبت علیها
 و هی حاسرة حتی انتهت الیه و قالت و انکلام و لیت الموت اعد منی الحیوة الیوم مر ماتت اعی اطمه
 و الی علی و اخی الحسن ما خلفه الماصی و شمال الباقی و لیکن عمت من زینب پس هرگاه شنید چیزی را که من شنیدم
 و او زن است و از نشان زن رقت بر بی تاب می است پس در خود نماند و از جای خود بر حسب و سرعریان جا در کشان بگرفت
 بر او خود روبرو نزد آنحضرت رسید و گفت که و او یلا کاشی امروز شربت مرگ می چشیدم و از مخالفت را در تو نمیدیدم بوم
 امیرالمومنین شنید شد و مادرم فاطمه زهرا از دنیا مفارقت کرد و برادر من حسن مجتبی زهرا هسلجا هلاک شد و تو اکنون یاد
 رفتگان و پشت پناه بازماندگان هستی و ما را از خود نا امید میگرددانی ای نام و نشان بزرگان و غمخوار از باقی ماندگان
 فنظر الیها الحسین علیه السلام و قال لها یا اختیه لا یلد هبنا حمله و تفرقت عینا بالاموع و قال
 لو ترک الفطال لنا مرفا لت یا و یلنا اه انعتصب نفسا اغتصاباخذ الک اقروح بطنی و اشد علی نفسی
 ثم بطمت وجهها رهوت الی حیها و شفقته و خرمشیه علیها پس حضرت امام حسین علیه السلام بطرف او
 نظر کرد و از او گفت که ای خواهر با جان برابر علم و بردباری پیشه خود گردان و شطرن را بر خود تسلط ده و بر قضای حق تسلط
 صبر کن و از اضطراب پرورگیان سر پرده عظمت قطرات اشک خوئی از دیده حقیقت بین بارید و فرمود که اگر می گذاشتند
 مرا با ستراحت خود را بیکدی نمی نسزدیم پس حضرت زینب خاتون فرمود که این بیشتر دلم را بجز روح و جانم را مقروح میکرد اند
 که راه چاه از تو مستقطع گردیده و بضرورت شربت ناکوار مرگ را بینوشی و ما را غریب و بیگس و تنها در میان اهل نفاق و شتاق

اینکند ای بعد از آن سرکوتی شد دستهای خود را از طب پانچا بفرج فرود در و را خراشید و اگر بان خود را چاک کرد و دستش
 بر زمین نهد و نظام علیه الحیرة و نصب علی وجهها الماء و قال لها یا اختاه الفی الله و تعتری بعزایه
 و اعلی اهل الارض یوتون و اهل السماء لا یبقون و ان کل شیء هالک الا وجه الله تعالی که
 خلق الخلق و یعودون و هو فرد و حده الی خیر منی ولی و لکل مسلم بر رسول الله اسوة فخرهاها
 بهذا و نحوه و قال لها یا اختاه یا فی جنبه افسمت علیک فابری قسی لا تشفی علی حییا و لا
 تخشی علی وجهها و لا تدعی علی بالویل و التوبان اذا انا هلکت ثم جاء بها اجلسها عندی من نزلت انما
 علی السلام نزل و آید اب پرورش بر تخت و چون موش آمد فرمود که ای خواهر من از خدا بترس و بفضای ای را سنی باش و صبر و شکیبا
 کن و خیال فرمای که بر آینه تمام باشنده کان روی زمین خواهند مرد و اهل آسمان باقی خواهند بود و بدستی که بد چیز در سر من
 فنا و زوال است سوای و چه ایزد تعالی و لایزال که تمام مخلوقات را بقدرت و توانی خود و از کم مردم مینفتند و آید و در خواهر ستر
 و محشر خواهد کرد ایند و آن حد ایکتا و تنها است چه دم بهتر از من بود و ما درم از من بهتر بود و ویرام از من بهتر بود و در هیچ ای
 اسلام را پس سوزنده پیردی است پس حضرت خواهر محترم خود را نکین نسبی و علم بصبر و شکیبایی اینس این کلمات سوخو
 فرمود که ای خواهر من ترا آستم بیدم این قسم تمام او فاکن چون او که از آن پاره نیست در باره من جاری شود که گریبان بر من
 پاک کنی و در بد من خراششی و زیاده وزاری بر من کنی این کلمات و تشفی بتکین حضرت زینب را آید و نرسد از آن
 شمر خراج الی صحابه فامرهم ان یقرب بعضهم یتوتم من بعض و ان مدخل الا صواب بعضها
 فی بعض و ان یبکوا من البیوت فیقبل القوم فی وجه واحد البیوت من و انهم و انهم
 و عرشا یلهم قد حفت بهم الا الوجه الذی یتوتم منه عدوهم و رجع علیه السلام الی صحابه
 فقام یلذ کلها یصلی و یتستفر و یدعو و یتضرع و قام صحابه کذلک یصلون و یدعون
 و یتستفرون بعد از آن رو با صحاب خود آورد و فرمود و یا ایمنهای مورد قرب کج که گریه و گناهای بعضی بنده را
 در جبین و اهل بختند تا راه آمد و شد از در میان جنها مسدود کرد و در جنهاش خود را بختند تا سترجه قوم اشرا از یکطرف نهند

و خا بنای پس اینها باشد و در راست اینها و از پس اینها و بر آینه احاطه کرده باشد و خیمه حضرت یحیی ای آنها که انجمن است که می آید
 ایشان را از انجمن دشمن ایشان و حضرت این را فرمود بطرف خیمه خود اجابت نمود پس نام شب اچا نمود و به سینه
 و طلب ارزش بی نور قال المستبد راه دعوات الحسین و اصحابه تلك الليلة و اللهم زدنا كذا و كذا
 ما بین ما کج و ساجد و قایم و قاعد فعبیر الیهم فذلك الليلة من عبیر عمر بن عبد المنعم ایشان و تمشون
 راجلا فما كان العداة امر الحسین علیه بفسطاطه فضرب و اسر خلفه و منها مسك كثير جعل منها لوزة ثم
 دخل ليطلي سيد رتني علم الهدی فرموده که تسبیح و تهنیت دو عا و استغفار از شکر سعادت ایشان مقتدای بود و همه حالات
 و عبادت حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب سعادت ماب انحضرت علیه السلام و التمجیت بوجه صدای زبوران می بود و تمام
 بتضرع و ساجد بدرگاه قاصی الحاجات در میان رکوع و سجود و قیام و جلوس بسر برد و این برکت دعای انحضرت درین
 دو سعادت مند از شکر شقاوت اثر عمر سه بدینا جدا شده یعنی شکر قبل ان امام جلیل شدند و چون صبح شد حضرت
 امام حسین علیه السلام برای استاده کردن خیمه ارشاد فرمود پس استاده کرده نشد و حکم کرده بگفته که در آن مشک بسیار بود پس
 در آن نوره طیار کرده بعد از آن در آن خیمه از برای نوزه کشیدن تشریف آورد و نودی ان بود بر الجحشیر الحمد لله
 و عبد الرحمن بن عبد الله الاضخاری و قضا علی القسطاط لیطلیا بعد و علیه السلام من جعل بود حصا
 عبد الرحمن و بقول یا مریو اتصلک ما هلا ساعة باطل منقول است که بر این پیر برین حصیر عدانی و عبدالرحمن
 بن عبه التدا الاضخاری بر دروازه خیمه ایستادند تا بعد فارغ شدن انحضرت علیه السلام و التمجیت نوزه کشند پس برین نواج
 یا سبه الرحمن شروع کرد و او گفت که ای بر آری خنده یسلی نیست این وقت و وقت غننه و باطل فقال بود لطف علم
 قوی اننی ما اجیت الباطل کمالا و لا هولاء القوم یا سبیاننا لعاجلهم ساعة ثم لانی حور العین
 پس بریر گفت که بر آینه قوم ما خوب میدانند که بر آینه من دوست یسند استم باطل رانه در حالت پیری و جوانی و خردم این را
 کمر از برای بشارت امریکه بطرف ان روانه شونده ایم پس کجا سو کند که بسنت آن بشارت کما یکنه عاقبات فایم این گروه را
 بشمشیر ای خود و با ایشان سستی کارزار بکنیم بعد از آن شهید شده معانف حور العین فایم و قال الضحاک ابر
 کما